

به ناله کار میسر نمی شود



علی ورامینی

دبیر گروه فرهنگ

در دنیای اسپلورهای چشم می گردانی سوگنامه برای معدنچیان طبیعی است. هرکس به طریقی می خواهد خود را در این غم بزرگ شریک کند. مایه دلگرمیست این همدردی، حتی اگر استوری بعدی، سوگواری درباره مهمانی شب قبل باشد یا عکسی از کافه گردی. روزنامه ها و رسانه های رسمی تر هم وضعیتی چنین دارند. عکس همه روزنامه ها از شب و روز تلخ کشته شدن معدنچیان طبیعی بود. تفاوت حاشی با پست های اینستاگرامی و نوشته های توییتری کاربران این بود که بعضی از آن ها کمی بیشتر در بحر مسئله رفته بودند و یادداشت ها و تحلیل هایی درباره چرایی این اتفاق ضمیمه روایت اتفاق کردند. همه این سخن ها، از جمله همین یادداشت، تحلیل، نوشته و حتی دستورات آئی آی که در واکنش به اتفاقی گفته و صادر می شوند، همه در نهایت سوگ و ناله ای بیش نیستند. مثل سیل تحلیل ها و دستوراتی که بعد از حادثه خرداد سال جاری معدن شازند بیان شدند و هیچ کدام کارکردی فراتر از ناله نداشتند. و چه درست گفت سعدی که «با ناله کار میسر نمی شود». بر مردم بایهتر بگویم کاربران حرفی نیست، کاری سوگ و ناله بر نمی آید از آن، بر مدیر، مسئول، وزیر، نماینده و روزنامه نگار و هر آنکس که صدایی دارد، چرا.

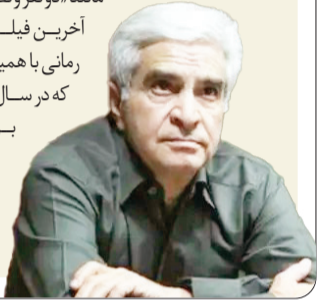
مرگ محتوم است و چاره ندارد، اما چگونه مردن چرا. می شد جان های عزیز زحمتکشانی که زیر آوار معدن ها تلف می شوند محترم تر شمرده شوند تا روز اول بایبیز چنین غمی سر ۵۰ خانواده آوار نشود. عزیز شمردن جان برای آنکس که دستش می رسد و صدایی دارد یعنی نگذارد کار به اینجا برسد که تنها واکنشی به اتفاقی که افتاده داشته باشد و ناله کند. یعنی بی آنکه اتفاقی بیفتد به این فکر کند که چرا مسئولیت جان هزاران کارگر را به شرکت ها و افرادی بدهیم که سود بیشتریش از هر چیز دیگری برای آنها در اولویت است. آخر معدن که شرکت عادی و اداره نیست که همه سازوکار آن را به منطق عرضه و تقاضای بازار بسپاریم و بگویم خودشان در نهایت بایکدیگر کنار می آیند. جان هزاران آدمی در میان است که نه صدایشان به جایی می رسد نه اصلا کسی می بیندشان. منحصص معدن نیستیم، یک سرچ ساده می گتم که تلفات انسانی در معدن در چه عملی سنگی دارد؟ نوع معدن، کیفیت تجهیزات، آموزش کارگران، رعایت استانداردهای ایمنی و شرایط زمین شناسی از جمله عواملی هستند که دستگیر می شود. کمی بیشتر سرچ می کنم و از وضعیت جهانی تلفات معدن در دنیا از چت جی پی تی می پرسم. می گوید که ایران به دلیل مشکلاتی مانند عدم رعایت کامل استانداردهای ایمنی، تجهیزات قدیمی و مدیریت ناصحیح، میزان تلفات قابل توجهی در معدن دارد و معدن زغال سنگ ایران به دلیل گازهای سمی و انفجارهای بیشتر از دیگر معدن در خطرند. می گوید که چین پیش از این در صدر آمار تلفات معدن بود که با بازنگری در قوانین، تعطیل کردن معدن نامن، مجازات سنگین خاطیان و... توانستند میزان قابل توجهی از تلفات خود را کم کنند. همان مسیری که آمریکا و استرالیا به عنوان الگوهای موفق در کم بودن تلفات معدن رفته بودند.

همه اینها را منحصصان احتمالاً هزار بار بیشتر از من و چت جی پی تی بلندن و به گوش مسئولان هم رساندند ولی ایمنی معدنچیان نه فقط به سمت بهتر شدن که بسامد اتفاقات دهشتناک مانند طمس نشان می دهد به سمت بدتری رفته ایم. دلایل جزئی و کارشناسی اش را اهل فن می دانم، یکی از دلایل کلی و عمده اش همین است که ما فقط به نالیدن عادت کرده ایم. روزنامه نگاری که روزهای پسالفاجه سعی می کند اولین خبر را بزند، بعد فاجعه اسیر خبرهای روز می شود و سراسر معدن دیگر نمی رود که ببیند کسی بالای سر این ده ها آدمی که چند صدمتر به دل زمین می روند هست یا نه؟ نماینده و مسئول استانی که با کت و شلوار اداری دست روی دست می گذارد و قیافه غمباری می گیرد و همزمان خیلی محسوس می کوشد تا همراه مسئولان کشوری در کادر دوربین تلویزیون بیفتد هم بعد از این ابد اسرغ معدن دیگر استان نمی رود تا اتفاق دیگر. کسی نمی گوید تا این کارگران سندیکا و صنف داشته باشند کار فرما حاضر است برای ذره ای سود بیشتر امنیت را فدا کند. اگر ناله ما از سر هیجانی زودگذر نیست باید در حین سوگواری به این بیندیشیم که چاره کم شدن این اتفاقات چیست. سعدی در مصرع مکهمل «به ناله کار میسر نمی شود» می گوید: «ولیک ناله بیچارگان خوش است: بنال.» در واقع می گوید اگر چاره ای نداری بنالید ولی آدمی در قبال این اتفاقات چاره دارد. الگوهای موفق جهانی نشان داده که چاره چیست. چاره را پیدا نکنیم و به کار نبندیم در به وجود آمدن این فجایع حتما شریکیم.

چهره

مردی که زیاد می دانست

بدالله صمدی، کارگردان سینمای ایران وسازنده فیلم هایی چون «مردی که زیاد می دانست»، «ساوالان»، «دو نفر ونصفی» و «معجزه سب» در سال ۱۳۳۱ در مراغه به دنیا آمد. او فعالیت سینمایی خود را در دهه ۱۳۵۰ خورشیدی به عنوان دستیار کارگردان آغاز کرد و پس از انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ نیز در چند فیلم دستیار کارگردان بود. صمدی نخستین فیلمش را با عنوان «مردی که زیاد می دانست» در سال ۱۳۶۳ ساخت. دومین فیلم او که باز هم کمدی بود و یکی از فیلم های پرفروش سال های نخستین پس از انقلاب شد «اتوبوس» نام داشت. صمدی این فیلم را براساس فیلمنامه ای نوشته داریوش فرهنگ ساخت. با این حال محمود دولت آبادی می گوید که این فیلمنامه براساس نمایشنامه ای از او نوشته شده است. صمدی سپس چند فیلم کمدی دیگر مانند «دو نفر ونصفی» و «معجزه خنده» را ساخت. آخرین فیلم او «پسدر آن دیگری»، براساس رمانی با همین نام نوشته پرنوش صنیعی بود که در سال ۱۳۹۲ ساخته شد. او که علاوه بر کارگردانی و فیلمنامه نویسی از فعالان اتحادیه های سینمایی هم بود، سوم مهرماه ۱۳۹۷ در ۶۶ سالگی درگذشت.



رویای ۱۱۰ هزار نفری

بررسی اظهارات وزیر ورزش درخصوص احداث یک ورزشگاه بزرگ اطراف شهر تهران



سپهر خریمی

گزارشگر ورزشی هممیهن

آلمان های ورزشگاه های آلمان

برای مسابقات یورو ۲۰۲۴ بسیاری از مسابقات فوتبال در کشور آلمان را از نزدیک تماشا کردم. از ورزشگاه المپیا اشتادبون شهر برلین، ورزشگاه هامبورگ، سیگنال ایدون پارک دورتموند، ورزشگاه آلیانز آرنا شهر مونیخ و... موضوعی که نظرم را جلب کرد این بود که اطراف تمام این ورزشگاه ها یک هتل پنج ستاره برای هواداران فوتبال ساخته شده بود که افراد می توانستند با رزرو اتاق حتی برای چند ساعت آنجا استراحت کنند. دسترسی منحصربه فرد از طریق خطوط حمل و نقل ریلی به ورزشگاه طوری بود که هواداران فوتبال با پیاده شدن در ایستگاه ورزشگاه های آلمان، با پای پیاده کمتر از سه دقیقه پیاده روی نیاز داشتند تا وارد ورزشگاه شوند. چنین موضوعی در هیچ ورزشگاهی از ایران پیاده و اجرایی نشده است. کافی است یکبار با مترو به ورزشگاه آزادی بروید تا از خطرات جانی کنار جاده با پیاده روی بیش از ۲۰ دقیقه مطلع شوید. تمام ورزشگاه های آلمان بدون استثنا دارای یک خط مترو اختصاصی بودند که قطارهای آن به فاصله هر پنج دقیقه در رفت و آمد بودند و جمعیت بیش از ۶۰ هزار نفر در عرض کمتر از ۳۰ دقیقه از محل ورزشگاه تخلیه می شد. چنین موضوعی اصلاً جایگاهی در طراحی ورزشگاه های ایرانی دارد؟

قطر قطر ورزشگاه های ۵ ستاره ساخت؟

در جام ملت های آسیا که بهمن ماه سال گذشته در شهر دوحه و کشور قطر برگزار شد نیز حضور داشتیم. موضوع بسیار حائز اهمیت این بود که کشور یک میلیون نفری قطر به طور ویژه شرایط را برای برگزاری مسابقات مهم در ورزشگاه های با کیفیت فراهم کرده است. تمام ورزشگاه های شهر دوحه با دسترسی ویژه اتوبوس و خطوط مترو برای هواداران کار را آسان کرده بود. اتوبوس ها تا داخل خود مجموعه ورزشگاه ها وارد می شدند و بدون هیچ مشکلی هواداران به داخل ورزشگاه می آمدند؛ موضوعی که به هیچ عنوان تا این لحظه برای ورزشگاه های ایران رعایت نشده است.

ورزشگاه ۱۰۰ هزار نفری منسوخ شده است

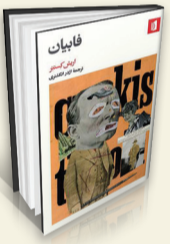
تأسیس ورزشگاه های بزرگ با گنجایش بیش از ۸۰ هزار نفر در دنیا کاملاً منسوخ شده است. دولت قطر ورزشگاه ۸۸ هزار نفری را در عرض یک روز بعد از پایان برگزاری مسابقات جام جهانی تخریب کرد، چراکه نیازی نبود چنین ورزشگاه بزرگی را داشته باشد؛ وقتی بدانیم شش ورزشگاه پنج ستاره دیگر با گنجایش های ۴۰ تا ۶۵ هزار نفری در اختیار دارد. ورزشگاه ۷۵ هزار نفری المپیک مونیخ زمانی تبدیل به موزه شد که ورزشگاه ۷۰ هزار نفری آلیانز آرنا در شهر مونیخ تأسیس شد. اکثر ورزشگاه های روز دنیا با ظرفیت بین ۴۵ تا ۶۰ هزار نفر ساخته می شوند چرا که هدف در گام نخست، در اختیار قرار دادن امکانات مناسب به هوادار است تا این که ۱۰۰ هزار نفر وارد ورزشگاه شوند تا سامان دهی از سوی مقامات را سخت کند. تصور کنید ورزشگاه ۱۱۰ هزار نفری در اطراف تهران تأسیس شود. با بلیت ۳۰۰ الی ۴۰۰ هزار تومانی (بلکه بیشتر در زمان احداث آن) چند هزار نفر توانایی پرداخت این قیمت بلیت را دارند؟ فرض کنید پنج سال دیگر این ورزشگاه ۱۱۰ هزار نفری احداث شود، باتوجه به تورم روزافزون باید تصور کنیم قیمت هر بلیت در بهترین و رؤیایی ترین حالت ممکن، یک میلیون تومان باشد. یک خانواده سفرتزه قطوری می خواهد مبلغ سه میلیون تومان فقط بابت بلیت پرداخت کند؟ چند مسابقه در سال باتوجه به کیفیت نازل فوتبال های امروزه توانایی پُر کردن چنین ظرفیتی را دارند؟ ضمن این که وقتی بازسازی یک ورزشگاه ۷۸ هزار نفری بیش از سه سال زمان می برد، ساخت یک ورزشگاه ۱۱۰ هزار نفری چند سال وقت مردم را خواهد گرفت؟ جای دور نرویم، ساخت ورزشگاه ۷۰ هزار نفری نقش جهان در اصفهان، بیش از ۲۰ سال طول کشید. قرار است بار دیگر در زمان ساخت یک ورزشگاه رکورد بزینم یا احداث یک ورزشگاه مدرن مایه می میاهات یک ملت شود؟



کتابخانه

تصویری بی واسطه از آلمان ملتهب

رمان «فایبان: سرگذشت یک اخلاق گرا»، نوشته اریش کستنر، با ترجمه ازدر انگشتی در ۳۲۹ صفحه و با قیمت ۲۲۵ هزار تومان توسط انتشارات بیدگل منتشر شده است. ما در ایران اریش کستنر را بیشتر با کتاب های کودک و نوجوانش می شناسیم، از جمله «خواهران غریب» (لوت و همتایش)، «کلاس پرنده» و «امیل و کارا گاهان» اما او نویسنده و شاعر مشهوری هم بود و چندبار نامزد جایزه نوبل ادبیات هم شد. «فایبان» در سال ۱۹۳۱ منتشر شد؛ دو سال پیش از به قدرت رسیدن هیتلر. لحن کتابی و هجوآلود کستنر و موقعیت خاص قهرمانش، یاکوب فایبان، به او این امکان را می دهد که با روایت سال های احتضار جمهوری وایمار، در بحبوحه رکود اقتصادی و بیکاری فراگیر، فشارهای روحی ناشی از بحران های اجتماعی و کشمکش خصمانه احزاب سیاسی، تصویری بی واسطه و پیشگویانه از آلمان ملتهب آن سال ها ارائه کند که گام به گام به سوی افروختن جنگ بزرگ بعدی پیش می رود.



فایبان؛ سرگذشت یک اخلاق گرا نویسنده: اریش کستنر مترجم: ازدر انگشتی

انتشارات: بیدگل

تاریخ

انحلال حزب رستاخیز



۱۱ اسفندماه ۱۳۵۳، شاه ضمن انحلال دو حزب «ایران نوین» و «مردم»، دستور تأسیس حزب رستاخیز را صادر کرد و احزاب کوچک دیگر چون «حزب بان ایرانیست»، «حزب سومکا» و «حزب ایرانیان» را موظف به پیوستن به حزب جدید کرد. بدین ترتیب نظام تک حزبی در ایران به وجود آمد. شاه در این دوران در اوج قدرت سیاسی و اقتصادی خود به سر می برد و در مخالفت با مظاهر توسعه سیاسی نظیر آزادی اندیشه و دموکراسی غربی نیز صراحت کلام داشت، چنانکه چنین اموری را فقط مایه هر جومرچ و بی نظمی تلقی می کرد. برخی از نزدیکترین همراهان شاه چون اسدالله علم با این ایده البته مخالف بودند. درباره علل و دلایل این تصمیم شاه تحلیل های مختلفی صورت گرفته است. دستهای از پژوهش ها بر نقش مشترک و همکاری متقابل کمونیست های سابق و تکنوکرات های تحصیل کرده در مکتب مدرنیزاسیون آمریکایی در القای این راهکار به شاه، با هدف تثبیت نظام سیاسی، تأکید کرده اند. حزب رستاخیز اما در عمل تجربه ای ناموفق از آب درآمد و بسیاری نیز تأسیس آن را آغاز زوال حکومت پهلوی دانسته اند. در نهایت حزب در سوم مهرماه ۱۳۵۷ و از پس اعتراض های گسترده منحل شد.